



معناشناسی نوین از واژه شیطان*

انسبیه عسگری

دانشجوی دکتری دانشگاه قم

چکیده:

واژه «شیطان» که به دفعات در قرآن کریم آمده است، از پیدایش لفظ تا کسب مفهوم قرآنی‌اش تطور قابل ملاحظه‌ای داشته است. با معناشناسی این واژه به‌روش تاریخی، معلوم می‌شود بر خلاف تصور اکثر اهل لغت، لفظ «شیطان» اشتقاقی از ریشه «شطن» به معنی دور شد یا «شیط» به معنی سوخت و هلاک شد، نیست، بلکه در پیدایش این کلمه و حتی تطور معنای آن تا مفهوم قرآنی‌اش انتقال معانی حسی مقدم بوده است. اما در بخش معناشناسی توصیفی، با رجوع به خود آیات قرآن و کنار هم چیدن لغات متحد‌الموضوع و هم‌جوار با این واژه، مفهوم قرآنی شیطان حاصل می‌گردد.

کلید واژه‌ها:

شیطان / ابلیس / معناشناسی

طرح مسئله

هر واژه نمود یک تحول اجتماعی است؛ نمودی از احوالات مشترک افراد یک جامعه در مراحل مختلف حیات آن جامعه، و چون عوامل اجتماعی، اقتصادی و سیاسی که در بنای حیات اجتماعی مؤثرند، تحول دائم دارند، معانی واژه‌ها نیز دائماً در تحول‌اند. واژگان قرآنی هم از این قاعده مستثنا نیستند.

*تاریخ دریافت: ۱۳۸۹/۷/۲۹، تاریخ تأیید: ۱۳۸۹/۱۰/۱.

از آنجا که معناشناسی لغات قرآن یکی از ابزارهای لازم در دستیابی به تفسیر صحیح آیات آن است، از این رو اهل فن از همان سده‌های نخست، تلاش و کوشش درخوری برای یافتن معنای واژه‌های به کار رفته در قرآن نموده‌اند که تحقیق و کاوش در این فن هنوز هم ادامه دارد. ایشان برای دست یافتن بدین هدف از روش‌های متعددی بهره جسته‌اند، اما در نوشته حاضر با رویکردی متفاوت و نو به معناشناسی لغات قرآنی پرداخته شده است. در این روش معناشناسی یک واژه طی دو مرحله انجام می‌گردد. در مرحله نخست، چگونگی زایش و سپس تطور یک واژه در طول زمان بررسی می‌گردد، که آن را معناشناسی تاریخی می‌نامیم. برای تحقق این امر، کتب لغت بر اساس اولویت قدمت تاریخی مورد بررسی قرار می‌گیرد. اما مرحله دوم، معناشناسی توصیفی واژه است، بدین ترتیب که در موارد کاربرد واژه در قرآن، کلمات هم‌جوار با آن از قبیل مترادف‌ها، متضادها و نیز آثار و لوازمی که بدان واژه اختصاص یافته است، تدبر می‌شود که در نهایت تصویر روشنی از معنای آن لغت در آیات قرآن کریم ارائه می‌گردد.

در تحقیق حاضر با توجه به روشی که بیان شد، واژه «شیطان» مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرد و معنای آن طی دو مرحله تاریخی و توصیفی ارائه می‌شود.

معناشناسی تاریخی

در این بخش با تکیه بر قدیمی‌ترین کتب لغت زبان عربی، ابتدا اصل و ریشه واژه را یافته، سپس چگونگی تطور معنایی آن را تا عصر نزول قرآن بررسی می‌کنیم.

۱. مبدأ پیدایش واژه «شیطان»

در میان اهل لغت درباره پیدایش لفظ «شیطان» اتفاق نظر وجود ندارد؛ برخی آن را واژه‌ای اصیل در زبان عربی می‌دانند و عده‌ای دیگر آن را جزء واژه‌های دخیل محسوب نموده‌اند. بیشتر لغت‌شناسان عرب تلاش کرده‌اند «شیطان» را اصیل نشان دهند.



در میان خاورشناسان هم درباره پیدایش این لغت اتفاق نظر وجود ندارد؛ برخی آن را واژه‌ای کهن دانسته‌اند و عده‌ای دیگر آن را دخیل می‌پندارند. در این قسمت برای روشن شدن مبدأ پیدایش این لغت، به بررسی و نقد یک یک آرای فوق می‌پردازیم.

الف) «شیطان» واژه‌ای اصیل

زبان‌شناسان و صاحب‌نظران بسیاری بر این باورند که واژه «شیطان» عربی و اصیل است، اما در چگونگی پیدایش یا اشتقاق آن از کلمات دیگر اتفاق نظر ندارند. برخی آن را برگرفته از ریشه «شطن» دانسته‌اند و گروهی آن را مشتق از ریشه «شیط» می‌دانند. نظریات نادری هم در این میان موجود است. از آن جمله دیدگاه سیبویه است که قائل به هر دو ریشه است. او در یک جا از کتابش «شیطان» را از «شطن» و در جای دیگر کتابش آن را از «شیط» معرفی می‌کند (طریحی، ۲۷۲/۶). نیز برخی بر آن شده‌اند که این واژه از «شیطن، تشیطن» مشتق شده است (شرتونی، ۵۹۲/۱). در این تحقیق به بررسی دیدگاه‌های مشهور (چگونگی اشتقاق لفظ شیطان از دو ریشه شطن و شیط) می‌پردازیم.

۱. ریشه شیطان «شطن» است

«خلیل» واژه شیطان را از مصدر «شطن» به معنای دور شدن می‌داند. وی می‌گوید:

«شطن، ریسمان طویل است و نیز به اسبی که از صاحبش نافرمانی می‌کند اطلاق می‌شود، بر این وجه که گویی در طول یک ریسمان در حرکت است. غزوه شطون یعنی کارزار طولانی. «نوی شطون» و «نیة شطون» به معنی آرزوهای طولانی و دراز است و شیطان هم بر وزن فیعال از همین معناست و وجه تسمیه‌اش دوری از حق و سرکشی است، از همین رو هر متمدنی از جن و انس شیطان نامیده می‌شود.» (خلیل، ۹۱۷/۲)

وی همچنین شعر «رؤبه» را به عنوان شاهد در تأیید معنایی که نموده، می‌آورد:

و فی أخادید الشیاط المشنّ
شاف لبغی الکلب المشیطن

آثار خراش تازیانه شفایی است برای زخم چرکین سگ ولگرد و دور افتاده.

«ابن فارس» هم معنای اصلی شطن را دور شدن می‌داند. وی می‌نویسد:

«شطنت الدار یعنی خانه دور است. همین معنا در شعر نابغه به کار رفته است:

نات بسعاد عنک نوّی شطون فبانت و الفؤاد بها رهین

«بئر شطون» یعنی چاه عمیق، از همین رو به ریسمان «شطن» گفته‌اند. وجه

تسمیه شیطان از این باب دوری از حق و سرکشی است.

جریر گفته:

ایام یدعوننی الشیطان من غزلی و هنّ یهوینینی إذ کنت شیطاناً

روزگاری هنگامی که سرکش و متکبر بودم، شیطان مرا به عاشقی فرا خواند.

همچنین در اشتقاق «شیطان» از شطن، قول امیه درباره حضرت سلیمان قابل

استشهاد است. وی گفته:

ایما شاطن عصاه عکاه و رماه فی القید و الاغلال

هر شیطانی که نافرمانی‌اش را می‌کرد، در بند می‌کشید.

در این بیت، واژه شاطن بر وزن فاعل به کار رفته، لذا نون حرف اصلی

محسوب می‌شود، ازاین‌رو شیطان هم بر وزن فاعل است. نیز به کار رفتن شاطن

در حدیث «کل شاطن فی النار» دلیل دیگری بر این مدعاست.» (ابن فارس،

۶۱۱/۱)

در لسان‌العرب جمع شطن به معنای ریسمان را اشطان معرفی می‌کند و شاهد

مثال آن را شعری از عنتره می‌آورد:

یدعون عنتر و الرماح کانهما اشطان بئر فی لبان الادهم (ابن‌منظور، ۲۳۸/۱۳)

وی همچنین می‌گوید:

«شطن ریسمانی است که به دلو چاه بسته شده و مشاطن کسی است که از چاه

با دو ریسمان دلو آب می‌کشد. و شاهد مثال آن شعری از ذوالرمه است که

چنین گفته:

و نشوان من طول نعاس کانه بحبلین فی شطونه یتطوح

و شاهد مثال دیگر شعر طرماح است که گفته:



اخو قنص یهفو کان سراته
ورجلیه سلم بین حبلی مشاطن
که در هر دو شعر منظور از مشطونه و مشاطن دو ریسمان دلو است که از آن
آب می‌کشند. و «شطون من الابر» چاهی است که با دو ریسمان از دو طرفش
آب می‌کشند که بالای چاه گشاد و پایین آن تنگ است.» (همان)

۲. شیطان از ریشه «شیط» است

در مفردات آمده است:

«گفته‌اند «شیطان» از شاط یشیط است، بدین معنا که از خشم سوخت و آیه
﴿وَخَلَقَ الْجَانَّ مِنْ مَّارِجٍ مِنْ نَارٍ﴾ (الرحمن/۱۵) بر این معناست.» (راغب، ۲۶۱/)
همچنین در حدیث آمده است که «أَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّ الشَّيْطَانِ وَفُتُونِهِ وَشَيَاطِينِهِ وَ

شجونه.» (ابن منظور، ۳۲۹/۷)

افرادی که ریشه شیطان را «شاط» می‌دانند، همه با نظر راغب در معنای آن
موافق نیستند. برخی آن را به معنی هلاک شدن، بعضی از بین رفتن و عده‌ای به
معنی باطل شدن می‌دانند (زبیدی، ۳۱۷/۱۰). و گفته‌اند: اگر «شیطان» از شاط، یشیط
به معنی سوختن باشد، از باب حقیقت است، ولی اگر از شیط به معنی از بین رفتن
و باطل شدن و هلاکت باشد، از باب مجاز است. (همان)

قائلین به این ریشه قرائت حسن بصری، اعمش، سعیدبن جبیر و ... را دلیل
آورده‌اند که آنها قرائت می‌کرده‌اند: «وما تنزلت به الشیاطون» (شعراء/۲۱۰). (همان)
«بروکلیمان» با توجه به صیغه‌های «هیصار» (شکسته، دریده)، «هیذار» (پرگو،
یاوه‌سرا)، «هیدام» (شجاعانه) نتیجه گرفته است شیطان از «شاط، یشیط» بر وزن
فیعال است. (جفری، ۲۸۱/)

ب) «شیطان» واژه‌ای دخیل

عده‌ای شیطان را برگرفته از لغت عبری «هاشتطین» به معنی مخالفت و دشمنی
دانسته‌اند و برخی نیز آن را از لفظ سریانی‌اش می‌دانند (خزائلی، ۷۸/). همچنین
کلمه شیطان به «تیتان» یونانیان شباهت دارد (دهخدا، ۱۴۷۰۶/۱۰). در قاموس کتاب

مقدس آمده است: «شیطان ترجمه لفظ یونانی دیاپولس می‌باشد که به معنی سخن‌چین است و آن را اپلیون به معنی هلاک‌کننده نیز می‌گویند.» (هاکس، ۵۴۷). از آیات قرآن معلوم می‌شود آسمان‌ها از شیاطین محفوظ‌اند و آنها نمی‌توانند آواز ملأ‌اعلی را بشنوند و اگر بخواهند استراق‌سمع کنند، با شهاب ثاقب رانده می‌شوند (حجر/۱۹؛ صافات/۷؛ ملک/۵) و چون یونانیان نسبت به تیتان‌ها که دشمن خدایان المپ بوده‌اند، همین عقیده را اظهار می‌داشته‌اند (خزائلی، ۷۹)، شاید برخی را بدین تصور سوق داده که این واژه از زبان‌های دیگر وارد زبان عربی شده است که در بخش‌های پیش رو به بررسی آن خواهیم پرداخت.

بررسی آراء و نتیجه‌گیری

باید گفت اگر شیطان از «شاط، شیط» و بر وزن فعالان بود، می‌بایست جمع آن «شیاط» یا «شیاطی» می‌شد، همچون غضبان: غضاب، سکران: سکاری (موسوی احمدآبادی، ۱۱). در حالی که در متون ادبی به ندرت واژه شیطان بر اوزان نامبرده جمع بسته شده است. از این رو می‌بینیم که از دو ریشه شطن و شیط، اکثریت قول نخست را ترجیح داده‌اند (خلیل، ابن فارس، ابن منظور).

اما اشتقاق «شیطان» از شطن به معنی دور شدن را هم به سختی می‌توان پذیرفت، زیرا این نحوه اشتقاق ناشی از برداشتی انتزاعی است و سرکشی و دوری از حق به عنوان وجه اشتقاق، مفهومی غیر حسی است و همان طور که گذشت، در تعیین نحوه زایش لغات همیشه معانی حسی بر مفاهیم انتزاعی تقدم دارند.

دخیل بودن این واژه را هم نمی‌توان پذیرفت، چون شواهد بسیاری وجود دارد که حاکی از به کار رفتن این لفظ در ادبیات کهن عرب می‌باشد. از جمله آنکه عرب برخی از مردانشان را که دارای اوصافی همچون جمال، قدرت و توان بی‌نظیر بودند، شیطان نامیده‌اند. این اسامی از آن جمله‌اند: شیطان بن مدلیج از بنی چشم، شیطان بن الحکم، شیطان بن بکر بن عوف از اجداد علقمه (ابو عوده، ۴۷۵) و الحارث بن فروة بن الشیطان. (ابن اثیر، ۴۱۰/۱)



همچنین این لفظ نام برخی از قبایل کهن عرب بوده است، از جمله نام قبیله‌ای از قبایل بنی تمیم (حموی، ۳/۳۸۴) و نیز کنده (ابوعوده، ۴۷۵)، «بنو شیطان» بوده است.

همچنین این لفظ در ادبیات کهن عرب به مار اطلاق می‌شده است. نمونه‌هایی از این کاربرد در اشعار دوره جاهلی مشاهده می‌شود:

مردی همسرش را این طور سرزنش می‌کند:

عنجر د تحلف حین أحلف
کمثل شیطان الحماط أعر ف
زن بدزبانی که مانند مار تاجدار بیابان حماط است، هرگاه من سوگند می‌خورم، او نیز سوگند می‌خورد.

شاعری ناقه‌اش را این طور توصیف می‌کند:

تلاعب مثنی حضر می کائنه
تعمج شیطان بذی خروع قفر (همان)
آنان (عنان‌ها) بر پشت شتر حضموتی همچون پیچ و تاب خوردن مارها در بیابانی که گیاه خروع در آن رویده باشد، به خود می‌پیچند.

از بررسی شواهد، در بخش بعد بدین نتیجه خواهیم رسید که مفهوم قرآنی شیطان نیز از معنای مار منقول گردیده است، اما پیش از آن بر اساس بحثی که در مقدمه درباره تقدم معانی حسی، جزئی و پیرامونی بر معانی متقابل آنها گذشت، چگونگی اطلاق شیطان به مار را بررسی می‌کنیم.

گفته شد که عرب ابتدا به ریسمانی که با آن از چاه آب می‌کشیدند، شطن می‌گفتند، سپس این معنا تعمیم یافته و به هر ریسمان یا موردی که در ظاهر مشابه آن بود، شطن اطلاق می‌شده است. در این اطلاق‌ها گاهی اشتقاق هم صورت گرفته و شطن با افزوده شدن یک یا چند حرف به واژه‌ای دیگر تبدیل شده است. از جمله این اشتقاقات لفظ شیطان است که به مار اطلاق شده و وجه تسمیه آن با ریسمان، اولاً طولانی بودن اندازه آن است، و ثانیاً اینکه ریسمان چاه برای اینکه پاره نشود، آن را پیچ می‌دادند و گره‌های زیادی به آن می‌زدند و مار نیز چون به دور خود حلقه می‌زده و معمولاً طول درازی دارد، بدین لفظ یاد می‌شد.

از شواهد دیگری که می‌توان نام برد، آن است که در متون قدیم به علامت و نشانه‌ای که در قسمت بالای سرین شتر، از ران تا غوزک پایش به صورت ماریچ می‌گذرانند، شیطان گفته می‌شد. شاهد دیگر آنکه درباره معنای شیطان در آیه ﴿كَأَنَّهُ رُءُوسُ الشَّيَاطِينِ﴾ (صافات/۶۵) گفته شده: یعنی گویی ماری سبک اندام است و یا مقصود پلیدان از پریان است که به خاطر زشتی، تصورش بدان تشبیه شده است. (راغب، ۷۸/)

۲. تطور معنای واژه «شیطان»

در نظر سامیان، مار با جهان بالا ارتباط داشته است (خزائلی، ۷۸/). از سوی دیگر چون در میان اعراب باستانی از چند قبیله توتمی، مانند بنو حیه که در سال‌های نخستین آغاز اسلام طبقه حاکم بر طی بودند، و بنو فعی و بنو خث که از شاخه‌های قبیله اوس‌اند، نام برده شده است، چنین بر می‌آید که مار نیز یک توتم^۱ قدیم سامی بوده است. به احتمال قوی به کار گرفتن لفظ «شیطان» به عنوان اسم خاص برای افراد و قبایل هم ریشه توتمی داشته است. (جفری، ۲۸۲/). به عبارت دیگر، کاربرد لفظ شیطان به معنای مار در شواهد گفته شده حاکی از نوعی ارتباط مار (شیطان) با جهان بالا، قوای فوق طبیعی، دیوها و غول‌هاست. می‌بینیم کاربرد «شیطان» در قرآن در معنای ارواح خبیثه - به ویژه آنجا که معادل جن است - با استعمال آن در شعر کهن عرب، یعنی با ارتباط قدیمی مار با غول‌ها و اجنه سازگار است. (همان، ۲۸۳/)

از شواهد دیگر چنین ارتباطی آن است که عرب معتقد بود هر شاعری شیطانی دارد که الفاظ و معانی را بدو القا می‌کند و حتی شیطان بعضی شعرا را به نام ذکر کرده‌اند؛ مثلاً گفته‌اند شیطان شاعر معروف فرزدق، «عمرو» نام داشته است.^۲ (دهخدا، ۱۴۷۰/۶/۹)

بدین ترتیب این تصورات اعراب جاهلی نشان می‌دهد که لفظ «شیطان» به مفهوم آنچه با عالم بالا در ارتباط بوده، نزد آنان معهود بوده است. از این رو می‌توان



گفت ایشان پیش از ظهور اسلام، دست کم با وجوهی از معنای قرآنی این واژه، به نحوی که بیان شد، آشنا بوده‌اند.

با توضیحی که گذشت، معلوم گردید که شیطان از معنای مار منقول گردیده است و دیدگاه اهل لغت مبنی بر اشتقاق آن از ماده شطن، بنا بر این وجه که شیطان سرکشی نمود و از درگاه حق دور شد که انتقال مفهوم در آن کاملاً انتزاعی است، قابل قبول نیست.

۳. وام‌گیری مفهومی شیطان از ادیان دیگر

در قسمت قبل روشن شد که عرب عصر نزول با مفهوم قرآنی شیطان آشنا بوده، ولی با این وجود از آنجا که مفهوم شیطان در ادیان پیشین هم رواج داشته است،^۳ برخی بر این باورند که مفهوم قرآنی این واژه تحت تأثیر سایر ادیان بوده است.

یکی از خاورشناسان با اذعان به اصیل بودن این واژه می‌نویسد:

«محققان بسیاری معتقدند «شیطان» از عربی گرفته شده است. درستی یا نادرستی این نظر را در حال حاضر نمی‌توان تعیین کرد، ولی یک چیز مسلم است و آن اینکه واژه «شیطان» پیش از روزگار محمد ﷺ کاربرد و رواج داشته است و بی‌تردید استعمال آن در مفهوم قرآنی‌اش تحت تأثیر کاربرد مسیحیان حبشی بوده است.» (جفری، ۲۸۴)

در چگونگی وام‌گیری‌های لفظی و مفهومی زبان‌ها از یکدیگر عوامل بسیاری تأثیرگذار است که همگی آنها را باید در بستر زمان ملاحظه نمود.

اگر اقوام سامی را ساکنان اصلی شبه جزیره عربستان بدانیم که از آنجا به دیگر نقاط کوچ کرده‌اند، چنان که عده‌ای از دانشمندان معتقدند، و یا موطن اصلی آنها را در جاهای دیگری چون آفریقا، ارمنستان و یا بابل (عراق و حوالی آن) بدانیم که گروه‌هایی از آنها در کوچ‌های پی در پی به داخل عربستان و سرزمین‌های مجاور راه خود را گشوده و رحل اقامت افکنده یا به بیابانگردی ادامه داده‌اند، این هر دو لازمه‌اش تماس و الفت و آمیزش با اقوام دیگر است که پیش از فرود آمدن سامیان

در آن نقاط زندگی می‌کرده‌اند و نتیجه این تماس بدون شک برخورد زبان‌های آنها با یکدیگر و نقل و انتقال عناصر آنهاست. (همان، ۱۳/۱۴)

عقیده به ابلیس یا شیطان هم چون از دیرباز جزء معتقدات بشر بوده است، از این نقل و انتقال‌ها بی‌نصیب نبوده است. یکی از محققان معتقد است مفهوم شیطان از آیین زرتشت به ادیان سامی انتقال یافته است. وی می‌نویسد:

«در کتاب اومیشار که بعد از بودا نوشته شده، از خداوند مرگ سخن به میان آمده است که به تدریج در مذهب بودایی به صورت دشمن بودا در آمده و اهریمن، صورت تحول یافته همین مفهوم است که به ایرانیان رسیده و شاید این مفهوم از همین راه به سامیان هم منتقل شده باشد، به خصوص که می‌بینیم با اینکه مذاهب سامی، توحیدی بوده‌اند و ثنویت را از میان برداشته‌اند، با این وجود باز هم گاهی شیطان به صورت قرینه لفظی رحمان آمده است.» (خزائلی، ۸۰/۸۱)

اما همان‌طور که گفته شد، بررسی سیر تطور واژگان را هیچ‌گاه نباید جدای از زمان بررسی نمود. وقتی از زبان کهن عرب بحث می‌شود، منظور همان دوره جاهلیت است که محدوده زمانی ۲۰۰ تا ۳۰۰ سال قبل از ظهور اسلام را در بر می‌گیرد. از این‌رو اصیل بودن یک واژه معمولاً بدین معناست که این واژه در این فاصله زمانی کاربرد و رواج داشته است.

لفظ شیطان همان‌طور که بیان شد، در اشعار جاهلی به معنای مار به کار رفته است و از همین معنا هم به مفهوم قرآنی‌اش منتقل گشته است. به همین خاطر با وجود آنکه مفهوم شیطان در ادیان دیگر هم مطرح بوده است، ولی از آنجا که این واژه با همین مفهوم، کمابیش در دوره جاهلی مطرح بوده، پس می‌توان گفت کاربرد قرآنی آن هم تحت تأثیر همین فرهنگ جاهلی بوده است. اما اینکه قبل از این دوره چگونه تطور نموده است و این مفهوم چگونه بین ادیان نقل و انتقال یافته است، نیازمند تأمل و بررسی بیشتر است. به خصوص که طبق نقل تورات، شیطان در جنت آدم به صورت مار ممثل شد و احتمال دارد در زبان آنها هم واژه شیطان سیری مشابه زبان عربی داشته باشد.^۴



معناشناسی توصیفی

در بخش حاضر با مطالعه آیاتی که درباره شیطان گزارش می‌کند و در نظر گرفتن کلمات هم‌جوار با این واژه در گزارش‌های مزبور، به معرفی شیطان از دیدگاه قرآن کریم می‌پردازیم.

۱. وجوه معانی «شیطان»

واژه «شیطان» ۸۸ بار در قرآن آمده است. ۶۴ بار به صورت مفرد و معرفه، ۶ بار به صورت مفرد و نکره و ۱۸ بار به صورت جمع به کار رفته است.

لفظ شیطان به تعداد لفظ ملائکه در قرآن آمده است و این به خاطر تقابل شیطان و ملک در ذات خیر و شر و در عدد نفوس و در اصل خلقت است. (ر.ک: مصطفوی، ۶۱/۶-۶۳؛ واعظ زاده خراسانی، ۱۵۸/۱)

در مواردی که لفظ شیطان به صورت مفرد آمده است، دو وجه برای آن ملحوظ است: در حالت معرفه، مراد از آن ابلیس است، مگر اینکه قرینه‌ای بر خلاف آن باشد (ر.ک: بقره/۳۶؛ اعراف/۲۲، ۲۰؛ طه/۱۲۰). و آنجا که به صورت نکره و با ادات عام آمده است، ابلیس و ذریه‌اش به طور عام مراد می‌باشد (حج/۳؛ تکویر/۲۵).

از مواردی که این لفظ به صورت نکره است، اما مراد از آن فقط ابلیس است، آیه ﴿إِنْ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا إِنَانَا وَإِنْ يَدْعُونَ إِلَّا شَيْطَانًا مَرِيدًا﴾ (نساء/۱۱۷) است که به قرینه آیه بعد ﴿وَقَالَ لَاتُخَذَنَّ مِنْ عِبَادِكَ نَصِيبًا مَفْرُوضًا﴾ معلوم می‌شود مراد ابلیس است. همچنین لغت «شیطان» در حالت جمع دارای وجوه مختلفی است. یکی از صاحب‌نظران «شیاطین» را به سه صورت تفسیر نموده است: کاهنان، مارها، طغیانگران جنی و انسی.

صورت اول: کاهنان؛ همانند ﴿وَإِذَا خَلَوْا إِلَىٰ شَيَاطِينِهِمْ﴾ (بقره/۱۴) منظور افرادی از کاهنان مانند کعب بن اشرف و دیگران است.

صورت دوم: مارها؛ همانند ﴿طَلَعَهَا كَأَنَّهُ رُءُوسُ الشَّيَاطِينِ﴾ (صافات/۶۵) میوه‌اش چون کله‌های شیاطین است، یعنی سر مارها.

صورت سوم: طغیانگران؛ همانند فرموده خداوند در سوره انعام: ﴿شَيَاطِينِ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ﴾. (دامغانی، ۴۴۳-۴۴۷)

سایر دانشمندان نیز با اندکی تفاوت همین تقسیم بندی را ارائه نموده‌اند. (ر.ک: نیشابوری، ۱۸۳؛ ابن جوزی، ۳۷۵-۳۷۶)

می‌توان به طور کل لفظ «شیطان» در حالت مفرد و جمع را دارای وجوه زیر دانست:

الف) نام خاص برای ابلیس (بقره/۳۶؛ نساء/۳۸)

ب) نام عام برای ملک شر (حج/۳)

ج) لشکریان و پیروان ابلیس (بقره/۱۰۲؛ انعام/۱۲۱)

د) به صورت مجازی در اطلاق به رهبران و پیشوایان پلید و ستمگر از آدمیان^۵ (بقره/۱۴؛ آل عمران/۱۷۵)

ه) ارواح خبیثه (انعام/۷۱؛ انبیاء/۸۲؛ مؤمنون/۹۷) (ر.ک: جفری، ۲۸۱)

۲. ابلیس

همان طور که بیان شد، یکی از وجوه معانی شیطان، ابلیس است که در آیات قرآن سرکرده شیاطین معرفی شده است. علاوه بر این وجهی که از معانی شیطان به ابلیس تعلق گرفته است، خود این کلمه ۱۱ بار در قرآن کریم به کار رفته است. برخی از دانشمندان مسلمان این واژه را مشتق از «بلس» به معنای نومید و مأیوس ساختن می‌گیرند، بر این وجه که خداوند ابلیس را از همه نیکی‌ها مأیوس گردانید (ر.ک: راغب، ۵۸/ و ۱۴۳). اما لغت‌شناسان دقیق‌تری چون ابن‌منظور و زمخشری گفته‌اند که ابلیس واژه‌ای اعجمی است (ر.ک: ابن‌منظور، ۲۰/۶؛ زمخشری، ۵۸/۱). محققان غربی معتقدند این واژه صورت تصحیف شده واژه یونانی «دیاپلوس» است. در ترجمه سبعینی عهد عتیق، دیاپلوس نمایاننده واژه عبری به معنای شیطان در کتاب زکریای نبی، باب سوم است. اما در عهد جدید، دیاپلوس معنای بیش از دشمن و رقیب دارد و به معنای سرکرده سپاهیان شر به کار می‌رود که مطابق همان معنایی است که در قرآن به کار رفته است.



قرآن کریم ابلیس را عصیانگری معرفی می‌کند که پس از سال‌ها عبادت، بر اثر استکبار و انانیت، از سجده کردن برای آدم امتناع کرد و برای همیشه از درگاه خدا رانده شد، سپس از خداوند درخواست ماندن تا قیامت را کرد. خداوند تا وقت معلوم مهلتش داد، آن گاه او قسم یاد کرد که با تمام توان همه انسان‌ها جز بندگان مخلص را اغوا خواهد کرد (حجر/۳۲-۳۸ و ص/۷۹-۸۱).

باید گفت نام خاص ابلیس فقط در سوره‌های مکی برای شیطان به کار رفته و در سوره‌های مدنی از او فقط با لفظ شیطان یاد شده است. از مجموع ۱۱ باری که ابلیس در قرآن به کار رفته، ۹ بار در داستان آدم و حواست و در دو جای دیگر— شعراء/۹۵ و سبأ/۲۰— یکی درباره به جهنم افتادن ابلیس و دیگری درباره پیروز شدن ابلیس در گمراه کردن بیشتر مردم است.

درباره ماهیت ابلیس مفسران اختلاف دارند؛ عده‌ای او را فرشته می‌دانند، زیرا قرآن مجید او را از فرشتگان استثنا کرده است (ر.ک: بقره/۳۴؛ اعراف/۱۱؛ اسراء/۶۱؛ طه/۱۱۶؛ حجر/۳۰؛ ص/۷۳). عده‌ای دیگر به استناد آیه ۵۰ سوره کهف معتقدند که ابلیس از جن بوده و بعضی هم او را «جان» پنداشته‌اند که به عقیده ایشان غیر از جن و فرشته است. گروهی هم برآنند که فرشتگان مقرب که از دیده فرشتگان دیگر مستورند، جن نامیده می‌شوند و جن‌های کافر شیاطین‌اند. (خرم‌شاهی، ۱۱۶/۱)

نتیجه‌گیری

شیطان واژه‌ای اصیل در زبان عربی است، لفظی که به ریسمان اطلاق می‌شده و به همین مناسبت نامی برای مار گردیده و از همین معنای اخیر به مفهوم موجودی مجرد و نامرئی که دارای تأثیراتی عجیب در حیات انسان‌ها می‌باشد، منتقل گشته است. قرآن این واژه را با همان معنای معهود عرب برگرفت، ولی مفهوم آن را کامل نمود و به اوج تعالی رسانید. در قرآن، ابلیس که سرکرده شیاطین است، پست‌ترین موجود و دشمن آشکار و قسم خورده انسان معرفی شده است و تلاش وی و جنودش در گمراهی آدمی به روشنی ترسیم شده است، همان طور که در

حوزه‌های دیگر نیز به مناسبت از وی سخن رفته است که در این تحقیق بدان‌ها پرداخته شد.

پی‌نوشت‌ها:

۱- در ادیان ابتدایی، توتَم (totem) قبیله عبارت است از نشانی که از قبیله حمایت می‌کند. آن نشان ممکن است یک گونه حیوان، نبات یا جماد باشد. واژه «توتَم» از زبان سرخ پوستان آمریکا آمده است. (توفیقی، ۱۳/)

۲- به همین دلیل با شنیدن آیات قرآن اتهام شاعر بودن به پیامبر ﷺ دادند و گفتند: شیطان بر او نازل شده و این سخنان را بدو القا می‌کند. قرآن می‌فرماید: ﴿وَمَا تَنْزَّلَتْ بِهِ الشَّيَاطِينُ* وَمَا يَنْبَغِي لَهُمْ وَمَا يَسْتَطِيعُونَ﴾ (شعراء/ ۲۱۰-۲۱۱).

۳- شیطان در یهودیت و مسیحیت و اسلام بر مبدأ شرّ دلالت دارد. (صلواتی، ۲۲۴۱/۵)

۴- لازم به ذکر است که آنچه ما در این مجال بدان پرداختیم، صرفاً اثبات اصیل بودن واژه شیطان و عدم وام‌گیری مفهومی آن از ادیان دیگر است.

۵- در قرآن به طور مشخص به دو نوع شیطان اشاره شده است: شیاطین انسی و جنی؛ ﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُورًا وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ مَا فَعَلُوهُ فَذَرْهُمْ وَمَا يَفْتَرُونَ﴾ (انعام/ ۱۱۲)

در تفسیر این آیه اختلاف نظر وجود دارد و میان علما دو قول متفاوت مشهور است: قول اول آنکه شیاطین همگی فرزند ابلیس‌اند، ولی وی فرزندان خود را دو قسم نموده است: قسمتی را مأمور و سوسه بنی آدم ساخت و قسمت دیگر را مأمور و سوسه جن نمود، از این‌رو قسم اول شیاطین انس‌اند و قسم دوم شیاطین جن. قول دوم آن است که شیطان به طور عام به هر متمرّد نافرمانی از جن و انس اطلاق می‌گردد، از همین رو پیامبر اکرم ﷺ به ابوذر فرمود: «هل تعوذون بالله من شر الشیاطین الانس و الجن؟» ابوذر پرسید: مگر برای آدم هم شیطان وجود دارد؟ فرمود: بلی، شیاطین انس شری‌تر از شیاطین جن‌اند. (دهخدا، ۱۴۷۰۶/۱۰)



منابع و مأخذ:

۱. قرآن کریم
۲. نهج البلاغه
۳. ابن اثیر، علی بن محمد جزری؛ أسد الغابه فی معرفة الصحابه، بیروت، دار الفکر، ۱۴۰۹ق.
۴. ابن جوزی، عبدالرحمن؛ نزهة العین النواظر فی علم وجوه والنظائر، بیروت، الرسالة، ۱۴۰۴ق.
۵. ابن فارس، احمد؛ معجم مقاییس اللغة، بیروت، دار الکتب العلمیة، ۱۹۹۵م.
۶. ابن منظور، محمد بن مکرم؛ لسان العرب، قم، نشر حوزه، ۱۴۰۵ق.
۷. ابو عوده، خلیل؛ التطور الدلالي بین لغة الشعر الجاهلی و لغة القرآن الکریم، اردن، مکتب النار، ۱۴۰۵ق.
۸. بیناس، جان؛ تاریخ جامع ادیان، ترجمه: علی اصغر حکمت، تهران، پیروز، ۱۳۵۴ش.
۹. توفیقی، حسین؛ آشنایی با ادیان بزرگ، تهران، سمت، ۱۳۸۴ش.
۱۰. حموی، یاقوت بن عبدالله؛ معجم البلدان، بیروت، دار صادر، ۱۹۹۵م.
۱۱. جفری، آرتور؛ واژه‌های دخیل در قرآن، ترجمه: فریدون بدره‌ای، تهران، توس، ۱۳۷۲ش.
۱۲. خرمشاهی، بهاء الدین؛ دانش‌نامه قرآن و قرآن پژوهی، تهران، دوستان، ۱۳۷۷ش.
۱۳. خزائلی، محمد؛ اعلام قرآن، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۸ش.
۱۴. خوری شرتونی، سعید؛ اقرب الموارد فی فصیح العربیة و الشوارد، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی، ۱۴۰۳ق.
۱۵. دامغانی، حسین بن محمد؛ الوجوه و النظائر، دمشق، کتابخانه فارابی، ۱۴۱۹ق.
۱۶. دهخدا، علی اکبر؛ لغت نامه، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۷۷ش.
۱۷. راغب، حسین بن محمد؛ المفردات فی غریب القرآن، بی جا، دفتر نشر کتاب، ۱۴۰۴ق.
۱۸. زبیدی، محمد مرتضی؛ تاج العروس من جواهر القاموس، بیروت، دار الفکر، ۱۴۱۴ق.

۱۹. زمخشری، محمود بن عمر؛ الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل و عیون الاقوال فی وجوه التأویل، قم، مکتبه الاسلامی، ۱۴۱۴ق.
۲۰. صلواتی، یاسین؛ الموسوعة العربية المیسرة و الموسعة، بیروت، مؤسسه تاریخ العربی، ۱۴۲۲ق.
۲۱. طباطبائی، سید محمد حسین؛ المیزان فی تفسیر القرآن، قم، جامعه مدرسین، ۱۳۷۴ش.
۲۲. طریحی، فخرالدین؛ مجمع البحرین، تهران، مرتضوی، ۱۳۷۵ش.
۲۳. فراهیدی، خلیل بن احمد؛ ترتیب کتاب العین، بی‌جا، بی‌تا، بی‌نا.
۲۴. موسوی احمدآبادی، حسن؛ شیطان در قرآن، پایان نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه تربیت مدرس، ۱۳۷۳ش.
۲۵. مصطفوی، سید حسن؛ التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۴۱۷ق.
۲۶. نیشابوری، اسماعیل بن احمد؛ وجوه القرآن، دمشق، دار السقاء، ۱۹۹۶م.
۲۷. واعظ زاده خراسانی، محمد؛ المعجم فی فقه لغة القرآن و سرّ بلاغته، مشهد، بنیاد پژوهش‌های آستان قدس، ۱۴۱۹ق.
۲۸. هاکس؛ قاموس کتاب مقدس، تهران، اساطیر، ۱۳۷۷ش.